

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث درباره این بود که ببینیم اگر در سیره حاکمان اسلامی و در تاریخ اسلام، شورا بوده به چه شکل بوده است. البته بحث درباره شورای قبل الحکم است. گفتیم دو قسم از شورا را می‌توان ادعا کرد - یا ادعا می‌کنند - که در تاریخ اسلام سابقه داشته است: یکی شورای قبل الحکم برای تعیین حاکم و دیگری شورای بعد از حکم، بعد از تعیین حاکم است یعنی؛ حاکم خودش با دیگران مشورت برای تصمیم‌گیری در امور مملکت می‌کند.

بحث ما در شورای قبل از حکم بود آن‌هم برای تعیین حاکم؛ گفتیم دو قسم دیگر شورا، در تاریخ اسلام سابقه ندارد؛ یکی شورای تعیین ضوابط و به اصطلاح قانون اساسی مربوط به نظام حاکم است. چنین شورایی در تاریخ اسلام سابقه ندارد و همچنین شورای خود حکومتی؛ اینکه یک شورا بیاید و حکومت کند و قدرت را در دست بگیرد. این دو قسم دیگری که گفتیم شاید ادعا شود که سابقه دارد، مورد بحث ما بود. قسمت اول آنکه شورای تعیین حاکم است، یا شورای قبل الحکم برای تعیین حاکمیت مورد بحث بود.

بیان شد که باید بررسی کنیم و ببینیم در احادیث و در تاریخ اسلام چه سابقه‌ای دارد. در جلسه گذشته روایت ابن عباس را درباره خطبه جناب عمر مطرح کردیم؛ گفتیم عمر بن خطاب به‌طور مفصل بنا - بر آنچه که می‌دانسته و فکر می‌کرده - نحوه بیعت با ابوبکر را تشریح کرده است و در یک جمله خلاصه کرده که: «إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فُلْتَةً وَتَمَّتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا». جناب عمر بیعت با ابوبکر را چنین بیان می‌کند که «فلته» و اشتباهی بوده است که خداوند شر آن را دفع کرد و درعین حال تأکید داشته که باید تعیین خلیفه به‌وسیله شورای بین مسلمین باشد. در عین اینکه گفته است باید شورا باشد و اگر کسی بدون شورا خلیفه تعیین کند یا با خلیفه دیگری بیعت کند، باید او را کشت، درعین حال می‌گوید: ما این کار را بدون مشورت انجام دادیم.

حرف عمده جناب عمر این است که ما این کار را کردیم اما دیگر کسی این کار را نکند. لذا اولین کاری که برای بحث درباره این خطبه و این حدیث انجام می‌دهیم این است که ببینیم معنای فله در لغت چیست. البته قبل از اینکه به این بحث برسیم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم در خطبه‌های نهج البلاغه و هم در یکی از کتب به همین مطلب اشاره می‌فرماید که: «لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فُلْتَةً وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ

لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَا نُصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَا قُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُوْرِدَهُ مِنْهُلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا<sup>۱</sup>. ایشان می‌فرمایند: بیعت شما با من مثل بیعت با ابوبکر فلته نبود. این نشان‌دهنده آن است که در جامعه آن روز این معنا، معروف و مشهور بود؛ اینکه بیعتی که با ابوبکر شد فلته بود. حال فلته به چه معناست؟

فیومی در مصباح المنیر چنین می‌گوید: -گویا همه آن‌ها هم اشاره به روایتی دارند که از عمر وارد شده است - «كان ذلك الأمر فلتة، أي فجأة» یعنی به یک‌باره و بدون آمادگی قبلی.

ابن منظور در لسان العرب مفصل معنی فلته را بیان می‌کند: «وَ كَانَ ذَلِكَ فَلْتَةً أَيْ فَجَاءَةً. يُقَالُ: كَانَ ذَلِكَ الْأَمْرُ فَلْتَةً أَيْ فَجَاءَةً إِذَا لَمْ يَكُنْ عَنْ تَدَبُّرٍ وَلَا تَرَدُّدٍ<sup>۲</sup>. اگر هیچ آمادگی برای کار نبود و همین‌طوری ابتدا به ساکن و دفعته کاری صورت گرفت به آن فلته می‌گویند. «وَالْفَلْتَةُ: الْأَمْرُ يَقَعُ مِنْ غَيْرِ إِحْكَامٍ.» فلته این است که یک مطلبی اتفاق بیفتد بدون آنکه قبلاً محکم کاری یا درباره آن تأمل و تدبر و یا ریزنی صورت گرفته باشد. بعد هم می‌گوید: «وَ فِي حَدِيثِ عُمَرَ: أَنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً، وَ قِيَّ اللَّهُ شَرَّهَا» باز هم اشاره به این حدیث می‌کند. بعد می‌گوید: «قَالَ ابْنُ سَيِّدِهِ: قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: أَرَادَ فَجَاءَةً، وَ كَانَتْ كَذَلِكَ لِأَنَّهَا لَمْ يَنْتَظَرْ بِهَا الْعَوَامُّ»، منتظر نماندند که دیگران ببینند و همین‌طوری دفعته این کار را انجام دادند. در همین لسان العرب تصریح می‌کند که معنی فلته یعنی بدون مشورت، بدون تأمل، بدون تدبر و همین‌طوری عمل کردن. پس خود جناب عمر می‌گوید بیعت ابوبکر بدون مشورت بوده است. به همین معناست؛ یعنی اینکه بدون تدبر و دفعته چنین کاری از ما سر بزند. مفهوم لغزش، لغزش به این معناست.

این روایتی است که خود جناب عمر از بیعت با ابوبکر می‌کند؛ بنابراین اولین مطلبی که ما از این روایت استفاده می‌کنیم، این است که بیعت با ابوبکر بیعت مشورتی نبوده است و از مصادیق شورای مسلمین به شمار نمی‌آید؛ بلکه همین‌طور خود شخص عمر آمد و بیعت کرد. بعد هم از همین روایت استفاده می‌شود که با اعمال زور صداهای مخالف را خاموش کردند. اولین اعمال زور هم در خود جلسه سقیفه بود که می‌گوید: «ونزونا على سعد بن عبادة»، روی سعد بن عبادة افتادیم و تا جایی که توان داشتیم او را کتک زدیم. حالا در روایات بعد هم نقل می‌کنیم؛ در روایات ابن قتیبہ و طبری و امثال این‌ها که آن‌قدر با پا به او زدند که نزدیک بود بمیرد

۱. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۹۴. بیعت شما (مردم) با من بی‌مطالعه و ناگهانی نبود و وضع من و شما یکسان نیست؛ من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خویشستن. ای مردم! مرا برای اصلاح خودتان یاری دهید (تا بتوانم عیوب شما را بر طرف سازم). به خدا سوگند! داد مظلوم را از ظالمش می‌ستانم و افسار ظالم را می‌کشم تا او را به آبشخور حق وارد سازم هر چند از این کار ناخشنود باشد.

۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۶۷

که گفتند: «قتلتم سعد بن عباد» که بعد عمر گفت: «قتل الله سعد بن عباد» خدا سعد بن عباد را بکشد؛ یعنی در همان جلسه با کسانی مثل سعد بن عباد که با این بیعت مخالف بود [چنین رفتار کردند]. در تاریخ داریم که تا آخر هم بیعت نکرد و از مدینه بیرون رفت و در یک منطقه از شام شروع به کشاورزی کرد؛ آنجا هم او را رها نکردند و در آخر یکی را فرستادند و او را کشتند و بعد هم نامه‌ای روی جسد او انداختند که جن او را کشته است و یک شعری هم از زبان اجنه در آن بود که:

قد قَتَلْنَا سَيِّدَ الْخَزْرَجِ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ وَرَمَيْنَاهُ بِسَهْمَيْنِ فَلَمْ يَخْطِ قُوَادَةً<sup>۱</sup>

او را در آنجا هم رها نکرد و او را کشت. این تاریخچه سعد بن عباد است که در تاریخ آمده و حرف ما نیست بلکه در تاریخی که به وسیله اهل سنت تألیف شده است.

این را بعداً خواهیم گفت که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین کار را کردند؛ به در خانه ایشان ریختند. در همین روایت آمده است که جناب عمر گفت: علی زیر و هر آن کس که با آنهاست [را بیاورید] - که مشخص می‌کند جمعی از مهاجرین مخالف بودند - و بعد در خانه فاطمه سلام الله علیها رفتند و آنجا اجتماع داشتند که به در آنجا ریختند که در تاریخ مشخص است و بعداً می‌خوانیم.

ابن قتیبه در «الامامة والسياسة» از طبری نقل می‌کنند که در خانه ریختند و جناب عمر گفت: بیاید بیرون و گرنه خانه را بر شما آتش خواهیم زد و دستور هم داد که هیزم بیاورند و دم در خانه بگذارند و به هر حال «اخرجوا علیاً». حالا چه اتفاقی افتاد را کاری نداریم اما حضرت علی علیه السلام را به زور به مسجد بردند و آنجا هم سر برهنه در مقابل خود ابوبکر نگه داشتند و گفتند: «یا بیعت والا قتلناک». این عبارت در تاریخ آمده که به حضرت علی علیه السلام گفتند: اگر بیعت نکنید تو را می‌کشیم.

در جریان شورای شش نفره عمر هم همین معنا است؛ یعنی عبدالرحمان عوف باز هم به امیرالمؤمنین گفت: اگر بیعت نکنی «لیس الا القتل» خیال نکن با تو تعارف داریم؛ این مبنای این مدرسه بود؛ مبنای آن‌ها این بود که اگر کسی بیعت نکند، باید او را کشت. برخلاف مبنای علی بن ابیطالب صلوات الله تعالی علیه است و بعد می‌خوانیم که در مبنای علی بن ابیطالب علیهما السلام این نبود که اگر کسی بیعت نکند، او را بکشند؛ بلکه مبنای ایشان این بود که: «من لم یبایع ترکناه و من قاتلنا قاتلناه» هر کس که با ما بجنگد، ما با او می‌جنگیم و اگر کسی با ما نجنگد، حتی اگر بیعت هم نکند، ما با او کاری نداریم. سیره علی بن ابیطالب علیهما السلام هم

همین بوده که با کسانی که با او بیعت نمی‌کردند، آن‌ها را رها می‌کرد و با آن‌ها کاری نداشت. مثل عبدالله عمر و سعد بن ابی وقاص و بعضی از آن‌هایی که با حضرت بیعت نکردند و حضرت کاری هم به کار آن‌ها نداشت؛ ولی مبنای مکتب ابوبکر و عمر این بود که هر کس بیعت نکند، باید کشته شود. با چنین مبنای این چه شورای است؟ اولاً: ابتدای مطلب که اصلاً شورایی در کار نبود و بعد هم هر کس که بیعت نکند کشته می‌شود. بعد هم در روایات و خواهیم گفت که هماهنگی‌هایی شده بود. بعضی از قبائل عرب مخصوصاً قبیله اسلم آمدند و مدینه را تبدیل به حکومت نظامی کردند و اشغال کردند و از عمر روایت شده است که من خیالم از بیعت با ابوبکر راحت نشد تا وقتی که دیدم قبیله اسلم همه کوچه‌های مدینه را اشغال کردند. وقتی دیدم این‌ها همه کوچه‌های مدینه را پر کرده‌اند، خیالم راحت شد که قضیه تثبیت شده است. این نحوه بیعت با ابوبکر بوده که روشن هم است، لا اقل به تعبیری که در صحیح بخاری آمده این بیعت فلتة، دفعتی و بدون مشورت با مسلمین بوده است بنابراین اینجا شورایی در کار نبوده است. اینکه گاهی گفته می‌شود شورای سقیفه؛ یعنی یک اجتماعی در سقیفه بوده و جنگ و دعوایی بوده و یک آقایی آمده و با ابوبکر بیعت کرده است بعد هم گفته‌اند که هر کس که بیعت نکند، کشته می‌شود و او را می‌زنیم و از بین می‌بریم. حتی در روایات آمده است: بعد که بیرون آمدند و به طرف مضجع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را آوردند، هر کسی را که در راه می‌دیدند، دست او را می‌گرفتند و به دست ابوبکر می‌زدند و می‌گفتند: چه بخواهد چه نخواهد، باید بیعت کند. این را بعداً توضیح خواهیم داد که بنا بر همان مدارک و منابعی که در تاریخ آمده - که تمام آن‌هم منابع اهل سنت است و هیچ‌یک از منابع، منابع اهل شیعه نیست. - چنین بوده است.

خود انصار دو طایفه بودند: طایفه اوس و طایفه خزرج. سعد بن عبادۀ مخالف بود اما طایفه اوس برای مخالفت با سعد بن عبادۀ و برای اینکه بتوانند با حکومت جدید ارتباطی برقرار کنند هماهنگ با ابوبکر بودند. اصلاً از اول گویا هماهنگی با قبیله اوس بوده و به آن‌ها گفته شد: شما در این شورای سقیفه بنی ساعده شرکت کنید و ما برای شما زمینه را فراهم می‌کنیم و لذا اختلاف بین دو قبیله اوس و خزرج بوده است. آن‌ها از قبل از اسلام با یکدیگر کینه قدیمی و باهم به جنگ و دعوا داشتند و همیشه در جنگ بوده‌اند. در حقیقت به یک شکلی آن اختلاف قدیمی بار دیگر زنده شده و آتش برافروخته شد. این‌هایی که بر سر سعد بن عبادۀ ریختند، طایفه اوس بودند؛ آن‌ها به طرفداری از عمر و ابوبکر سعد بن عبادۀ را کتک زدند.

اولین نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که عبارت «إنما كانت بیعة أبی بکر فلتة» - که خود جناب عمر می‌گوید - نشان می‌دهد که هیچ شورایی در کار نبوده بلکه یک فلتة‌ای اتفاق افتاده و بعد از این فلتة، اعمال زور شده است. حالا اعمال زور را در این روایت و مصداق اول آن کاری بود که با سعد بن عبادۀ کردند که بعد

توضیح می‌دهیم و نصوص دیگر را نقل می‌کنیم. طبق عبارت ابن قتیبه و طبری که معلوم می‌شود که این‌ها حسابی هماهنگ بوده و تشکیلاتی آماده کرده بودند که بعد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فوت کند، این کار را انجام بدهند.

اضافه بر آنچه گفتیم همین کلمه فلتة که در عبارت جناب عمر آمده، خود نشان‌دهنده آن است که شورایی در کار نبوده است. در این روایتی که از عمر نقل شد - که صحیح بخاری نقل کرده است که نزد اهل سنت اصح الحاح است و بعد از قرآن کریم کتابی نزد آنها اصح از صحیح بخاری نیست و این روایت را از عمر بن خطاب نقل کرده است - نکات عجیبی وجود دارد. نکته دیگر بعد از مسئله فلتة این است که تعارض بین این دو مبنا را چگونه می‌توان حل کرد؟ از یک سو جناب عمر اعلام می‌کند که اگر کسی ادعا کند که باید با کسی بیعت کند، اگر این کار انجام شد باید کشته شود. عبارت را هم خواندیم که «فمن بايع رجلاً على غير مشورة من المسلمين، فلا يتابع هو ولا الذي بايعه، تغرة أن يقتلا.» اینجا هم آن کسی که بیعت کرده است را باید کشت و هم آن کسی که با او بیعت شده است را باید کشت؛ «تغرة أن يقتلا» یعنی ما او را می‌کشیم یعنی تهدید به قتل است. اگر این کار، کار خلافی بوده و انجام‌دهنده آن مستحق قتل است بنا بر آنچه در عبارت خود عمر آمده، همان کاری است که عمر بن خطاب با ابوبکر انجام داد. حال اگر این کار آنجا جایز است، چرا برای دیگران جایز نباشد؟ این هم یک تناقض عجیبی است؛ یعنی در عین اینکه ایشان می‌گویند: باید کشت کسی را که چنین می‌کند، اصلاً خطبه او در مقام همین مطلب است و می‌گویند: ما یک بار این کار را کردیم اما دیگر اگر کسی این کار را بکند باید کشته شود. اگر یک بار شما این کار را کردید و کار درستی بود، دیگران هم باید بکنند. اگر کار نادرستی بود، بگویید کار نادرستی است و اگر کار نادرست انجام داده‌اید حال برگردید و توبه کنید و خلافت را برگردانید. کسی که نیست مجازات قتل بر شما جاری کند؛ اما خودتان از این کار برگردید. این مطلب مهمی است.

البته منظور عمر این نیست که هرکسی برخلاف ما قیام کرد ما او را می‌کشیم؛ بلکه می‌گویند هرکسی این کار را یک بار دیگر انجام داد، او را می‌کشیم. کسی که این را گفته مگر چه گفته بود؟ گفته بعد از مرگ عمر این کار را می‌کنم؛ نگفته بود که وقتی او هست این کار را انجام می‌دهم؛ یعنی همان طوری که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد [بعد هم چنین شود]. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و شما این کار را انجام دادید؛ حالا یک کسی آمده و می‌گوید: همان کاری که زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فوت کرد و عمر با ابوبکر بیعت کرد، اگر عمر بمیرد، من هم این کار را می‌کنم. این چه جرمی مرتکب شده است؟ اگر این کار آنجا جایز بود، چرا بعد از آن جایز نباشد؟ باز هم به همان دلیل یا هر دلیل

دیگر چنین است. این یک تفاوت عجیبی است که در این روایت وجود دارد و ما تعجب می‌کنیم که این همه عُقلا در جامعه اهل سنت، چگونه این روایت را این‌طور می‌پذیرند بدون آنکه این مناقشاتی که بسیار بین است و تکلفی هم در این مناقشات وجود ندارد را انجام بدهند؟! این نکته دیگری است که در این روایت وجود دارد.

نکته سوم، حرفی است که عبدالرحمان بن عوف در اول روایت به جناب عمر می‌زند. روایت را دیروز خواندیم که اصل مطلب از منا شروع شد و این سخن را به جناب عمر در منا رساندند و گفتند که شخصی چنین می‌گوید: «لو قد مات عمر لقد بايعت فلاناً» و جناب عمر بنا داشت که در خود منا چنین خطبه‌ای را بخواند و همین حرف را در آنجا بزند. عبدالرحمان بن عوف به عمر چه گفت؟ گفت: این‌هایی که در اینجا جمع شده‌اند همه رعاع هستند و غوغا می‌کنند. این‌هایی که در منا جمع شده بودند، مگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبودند؟ لا اقل اکثریت آن‌ها اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ مگر چقدر از فوت رسول خدا گذشته بود؟ یازده یا دوازده سال است و اکثر آن‌ها در آنجا جمع شده بودند، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند. آن‌ها در تعریف صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گویند: هر کس در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلم (یعنی مسلمان) شده باشد، صحابی است.

بعضی‌ها لقاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دیدن و ملاقات با ایشان را شرط می‌داند اما ما در معنی صحابی حرف دیگری داریم. ما هم این تعریف صحابی را قبول داریم و ما هم می‌توانیم بگوییم همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صالح و خیر بوده‌اند اما اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چه کسانی هستند؟ صحبة به چه معنی است؟ صحبة به معنای معیت و همراهی است؛ یعنی باید در همه چیز با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد؛ یعنی رفتار و گفتارش شبیه و در همه چیز مطیع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد. ما قبول داریم کسی که این صفت در او تطبیق بشود، صلوات خدا بر او باد و می‌توانیم بگوییم: و صلی الله علی اصحابه اجمعین. اما صحبت از اصحاب به این معنا است؛ همان که در آیه کریمه آمده است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> معیت با

۱. فتح، آیه ۲۹ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آن‌ها در

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ما یک بحث قرآنی مفصلی درباره معیت داریم. معیت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بیعت با شاهدان اولین شاهدان و اکبر شاهدان و اشهد شاهدان چه کسی است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»<sup>۱</sup> معیت با شاهدان را گفته‌ایم که یعنی چه. شاهد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، اکبرالشهدا و شاهد بر شاهدان است. معیت به او یعنی چه؟ شاهد چه کسی است؟ شاهد یعنی کسی که همه چیزش معیار است و به معنی آن است که قول و فعل او شاهد بر حقانیت و شاهد بر معانی کتاب است. یعنی شاهد بر حقانیت حق است و کسی که بخواهد حق را بشناسد، شاهد و گواه بر حق کیست؟ کتاب، کلام است؛ در تفسیر کلام اختلاف به وجود می‌آید اما مرجع تفسیر این کتاب چه کسی است؟ شاهد است. هر اختلاف در حق، شاهد حق می‌خواهد و هر جا بر سر حق اختلافی صورت گرفت؛ یکی می‌گوید حق این است و دیگری می‌گوید آن است؛ اینجا شاهد وجود دارد و شاهد چه کسی است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اولین شاهد است و بعد هم دلیل داریم که ائمه اطهار علیهم السلام شاهدان هستند. بعد می‌گویند: «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» یعنی شخصیت ما طوری باشد که وقتی ما را کنار شاهد می‌گذارند این شاهد ما را تأیید کند تا مثل او باشیم.

اقتران با این شاهد، یعنی هر جا که او گفت، بگویم؛ به هر جا گفت نگویم و هر کجا که نشست بنشینیم؛ هر جا که قیام کرد قیام کنیم و معنای معیت این است؛ با او باشیم و هر کاری که او کرد ما هم همان کار را کنیم. ما صاحب داشته و این معنا را کاملاً قبول داریم و می‌گوییم صلوات الله علی همه اصحاب رسول الله به این معنا. اما این چیزی که اهل سنت در تعریف صحابه می‌گویند چیز دیگری است. بنا بر تعریف اهل سنت، کسانی که در منا بودند، حداقل نود یا هشتاد درصد آن‌ها اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدا بوده‌اند و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر نظریه این‌ها همه اصحاب [قابل اعتنا] هستند، آن وقت شما می‌گویید این‌ها همه رعا هستند؟! من نمی‌دانم واقعاً این چه توصیفی است! حالا اگر یک شیعه چنین حرفی زده بود، دنیا را روی سر خودشان بلند می‌کردند که چرا به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غوغا یا رعا گفته‌ای؟ بنا به روایت بخاری عبدالرحمن عوف به خلیفه دوم می‌گوید: این حرف‌ها را اینجا زن. اما در منا همگی حاجی بوده‌اند؛ در برابر حاجی، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در منا این

انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا سبتر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.  
۲. آل عمران، آیه ۵۳ پروردگارا ما به کتابی که فرستادی ایمان آورده و از رسول تو پیروی کردیم، نام ما را در صحیفه اهل یقین ثبت فرما.

حرف را نزن چرا که همه این‌ها رعاع هستند. این هم مطلب سوم یا به اصطلاح جای استفهام سوم که در این روایت وجود دارد.

سؤال یکی از حضار: ما مگر در حدیث نداریم که مردم بر سه دسته هستند...

پاسخ استاد: درست است؛ اما این حرف را ما می‌زنیم، آن‌ها که ندارند. آن‌ها می‌گویند همه مردم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و اصحاب هم به این معنی هست که همگی [اصحاب قابل اعتنا] هستند. مگر این طور نیست؟ ما بر مبنای کلام آن‌ها حرف می‌زنیم و بر اساس منافع خودمان صحبت نمی‌کنیم. بله ما هم قبول داریم که رعاع بین آن‌ها زیاد است ولی آن‌ها که قبول ندارند.

حضرت علی علیه السلام در فرمایش خود می‌فرماید: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِي، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ»<sup>۱</sup> خیلی تعریف، تعریف رسایی است و «هَمَجٌ رَعَاعٌ» آیا «يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ» با عدالت سازگار نیست. «أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ» چه حق و چه باطل باشد این‌ها به دنبال او می‌روند. خلاصه این توصیف، توصیف عجیبی است.

سؤال چهارم؛ جناب عمر در این روایت می‌گوید که به چه دلیلی این موضوع را یاد؛ زیرا «خشينا إن فارقنا القوم ولم تكن بيعة: أن يبيعوا رجلاً منهم بعدنا فإما بايعناهم على ما لا نرضوا إما نخالفهم فيكون فساد»<sup>۲</sup> ترسیدیم که اگر سریع با ابوبکر بیعت نکنیم، بیرون بیاییم و این‌ها با کس دیگری بیعت نکنند که در این صورت یا باید با او بیعت می‌کردیم - با کسی که با او راضی نیستیم - یا باید با آن‌ها مخالفت می‌کردیم که فساد راه می‌افتاد.

اما این چه حرفی است؟ حالا اگر با کسی دیگر بیعت می‌کردند، شما هم راضی باشید به آنچه که دیگران راضی بودند؛ زیرا اگر آن‌ها بیعت کنند هم برای رفع فساد بیعت می‌کنند؛ می‌گویید: فساد می‌شود؟ یعنی خودتان فساد می‌کنید و الا کس دیگر این کار را نمی‌کند. مخالفت می‌کنید و فساد ایجاد می‌شود اما این کار را نکنید. این هم حرف عجیبی است؛ اینکه در ذیل این روایت آمده است که ما ترسیدیم اگر این کار را نکنیم آن‌ها با یک کسی بیعت کنند که ما باید با او را قبول نداریم. یا باید برای او خاضع شویم که این اصلاً نمی‌شود، چون ما او را قبول نداریم یا اینکه فساد راه بیفتد. چرا باید فساد به راه بیفتد؟ قبول ندارید که نداشته باشید؛ وقتی با او بیعت کردید، اطاعت کنید مگر دیگران جناب ابوبکر را قبول داشتند؟ اما گفتید برای اینکه فساد نشود ما

۱. نهج البلاغه، ۴۹۶، خطبه ۱۴۷. مردم به سه گونه‌اند: ۱- عالم ربانی، ۲- متعلم در مسیر نجات ۳- مردم نابخرد و پیرو هوا و هوس‌ها که از هر نعره زنده‌ای تبعیت می‌کنند و در پای هر بادی بی‌اختیار در جست‌وجو خیزند. اینان پرتوئی از نور علم نگرفته‌اند و بر رکنی محکم تکیه نکرده‌اند.



باید این را انجام دهیم و همه هم بیعت و قبول کنند. آن‌ها هم بیعت کنند و شما برای اینکه فساد نشود با او بیعت کنید. این هم چیز عجیبی است! چیزهایی که انسان از آن تعجب می‌کند. آن وقت چگونه چنین روایتی را بخاری قبول می‌کند و این تلقی قبول می‌شود و کسی هم اعتراض نمی‌کند؟! کسی هم بحث و مناقشه نمی‌کند؟ به هر حال مواضع بحث در این روایت خیلی است؛ یعنی اگر بخواهیم این روایت را نقد کنیم شاید بیش از ده یا دوازده نقد اساسی و عقلی بر آن وارد است. ما نمی‌خواهیم به آن وارد شویم؛ بلکه می‌خواستیم به اجمال -در رابطه با بحث خودمان که بحث شورا است- اشاره کنیم.

لذا به این نتیجه رسیدیم که بر اساس صحیح‌ترین متنی که نزد اهل سنت است در روایت مسئله شورای سقیفه بر اساس این اصح المتون عندهم شورایی وجود نداشته است. شورایی نبوده و هرچه بوده یا به مصلحت بوده یا هر چه بوده، شورا نبوده است. کسی آمده و با ابوبکر بیعت کرده و گفته دیگران هم باید بیعت کنند و اگر نکنند خلاصه او را می‌کشیم که منابع آن را بیشتر توضیح خواهیم داد.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم